

چکیده

شهر نیشابور در قرنهای چهارم و پنجم هجری مرکز فعالیت فزق مختلف، مخصوصاً سه فرقه حنفی، شافعی و کزّامیه بود. کزّامیه از فرق سنّت و جماعت بودند که به دلایلی، بیشتر سیاسی، مورد حمایت برخی حکام غزنوی قرار گرفتند. اما دیدگاههای اجتماعی - اقتصادی آنان با دیگر فرق همسویی نداشت و مخالفت آنان را برانگیخت. بالاخره هم به کمک فرمانروایان ترک تبار موجبات نابودی کزّامیه را فراهم آوردند. به نظر می‌رسد که احداث و استفاده از خانقاه اول بار در میان کزّامیه متداول شده‌باشد. آنها از این تشکیلات به منزله پایگاههای تبلیغاتی خود بهره می‌گرفتند. در مورد اصول عقاید آنان صحبت بسیار است، اما اکثر ملل و نحل نویسان گذشته حکم بر ارتداد کزّامیه داده‌اند. علی‌رغم متون جدیدی که به دست آمده، تاریخ سیاسی آنان کمتر مورد تحقیق قرار گرفته است. این نوشته به بخشی از تاریخ کزّامیه در نیشابور، با تکیه بر دیدگاههای سیاسی - اجتماعی آنان، اشاره دارد.

مارگارت مالامود*

ترجمه محمد نظری هاشمی

کزّامیه در نیشابور^۱

خراسان در تاریخ قرون وسطای خاورمیانه، به دلایلی چند سزاوار توجهی خاص است. در اواسط قرن چهارم/دهم، پس از فروپاشی قدرت عباسیان، حکومت‌های محلی و نخبگان جدید، در سرتاسر قلمرو امپراتوری پیشین جای سلطه خلافت مرکزی را

* نویسنده مقاله استاد و محقق تاریخ در دانشگاه ایالتی نیومکزیکوست. از آن جا که تحقیق حاضر به روشن شدن پیشینه فرهنگی دیار سلسله‌الذهب (نیشابور) کمک می‌کند، ترجمه و انتشار آن مفید تشخیص داده شد (خراسان پژوهی).

۱- اصل این مقاله با مشخصات زیر چاپ شده است:

Margaret Malamud

The Politics of Heresy in Medieval Khorasan : The Karramiyya in Nishapur

IRANIAN STUDIES, Vol. 27, No. 1-4.

گرفتند. خراسان اولین جامعه یک‌جانشین سامان‌یافته‌ای بود که سلسله‌های ترک غزنوی (تأسیس ۳۸۵ - ۹۹۴/۳۸۸ - ۹۹۸) و سلجوقی (تأسیس ۴۲۱/۱۰۴۰) با آن مواجه شدند. این ناحیه برای تازه‌واردان در حکم میدان آزمایشی به‌شمار می‌رفت تا بتوانند با تشکیلات گروهی مسلمانان ارتباط برقرار کنند.^۱ طی چند قرن گذشته علمای دینی توانسته بودند ساختارهای قدرت و تشکیلات مذهبی را به‌طور مستقل و جدا از حکومت توسعه دهند.^۲ این‌گونه نهادهای مذهبی اسلام را در ابعاد اجتماعی و مکتبی خود معرفی می‌کردند.^۳ وجهه دینی، اعتبار قضایی و سازمان‌دهی علماء، آنان را به صورت کانون اتحاد اسلامی و وفاداری به آن در آورده بود و همین امور به علماء پایگاه مردمی مستحکمی می‌بخشید. واقع امر این بود که سه مذهب حنفی، شافعی و کزّامی بر نیشابور، عمده‌ترین شهر خراسان، فرمانروایی می‌کردند.^۴

۱- برای اطلاع از احوال سلسله غزنوی نک. باثورت: غزنویان (ادینبرو ۱۹۶۳) و برای آشنایی با سلسله سلجوقی نک. بویل: تاریخ ایران کمبریج، جلد ۵ (کمبریج ۱۹۷۵). این دو کتاب با مشخصات زیر به فارسی ترجمه شده است:

- تاریخ غزنویان، ادموند کلیفورد باثورت، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.

- تاریخ ایران، جی. ا. بویل، جلد چهارم، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.

۲- این دو حوزه قدرت تا پیش از قرن سوم/نهم از هم فاصله گرفته بودند. برای اطلاع از کم و کیف جدایی قدرت سیاسی و قدرت مذهبی میان اهل سنت، نک. ایرالایدوس، «جدایی دین و دولت در دوران توسعه اولیه جامعه اسلامی»، نشریه بین‌المللی مطالعات خاورمیانه، شماره ۶ (۱۹۷۵)، صص ۳۸۳-۳۸۵.

۳- مدارس علوم دینی، قدیمی‌ترین سازمان گروهی مسلمانان بود. در قرن اول/هفتم، این مدارس با نام مکانی که بنا در آن قرار داشت شناخته می‌شد، اما در قرن دوم/هشتم، به نام مدرسین حوزه علمیه خود شهرت یافت. در قرن سوم/نهم، این مراکز کاملاً جدا افتاد و تعلیم و تعلم علوم دینی، اقبال عامه پیدا کرد و کم‌کم به صورت مراکز تحصیل دانشهای محلی - امور سیاسی و فعالیتهای گروهی درآمد. از پایان قرن چهارم/دهم، این شبکه‌های غیررسمی، سازمان‌یافته‌تر شد و امکان زندگی و تحصیل شبانه‌روزی طلاب را فراهم ساخت. در خلال همین قرن بود که گسترش فعالیتهای مذهبی، سازمانهای گروهی مسلمانان و اقبال عامه به‌سوی اسلام با رویکرد طبقات روحانی به‌سوی کسب وجهه اجتماعی و سیاسی همراه گردید.

۴- بررسی همه‌جانبه تاریخ سیاسی اجتماعی نیشابور را آقای ریچارد بولیت انجام داده؛ نک. اشرف

در آغاز، مقامات حکومتی به حمایت از مذاهب رسمی و سازمان یافته خراسان دست یازیدند. فاتحان غزنوی و سلجوقی برای این که حکومتشان با موفقیت همراه باشد، به وجود علما نیازمند بودند؛ در مقابل، علما و صوفیان هم ضمن مساعدت به آنها و مشروع شمردن حکومت این سردمداران جدید، از آنها کمک دریافت می کردند. کمکهها معمولاً در قالب وقف مدرسه، خانقاه و اختصاص مقرریهای منظم و نامنظم به این تأسیسات صورت می گرفت.^۱ به نظر می رسد اندیشهٔ احداث نهادهای کلیدی نظیر مدرسه و ریاطهای شهری از خراسان نشأت گرفته باشد^۲ و نیز نخستین بار در خراسان بود که نمونه‌هایی از برقراری مناسبات میان علما و دولتمردان تحقق یافت. این امر بعدها در بغداد پذیرفته شد و حکومت‌های جانشین سلجوقیان در بخش غربی آن را اقتباس کردند.^۳

علمای مذهب و عارفان، نمایندگان روحانی اسلام به شمار می آمدند، اما هیچ گونه اتفاق نظری میان آنها دیده نمی شد. در خراسان، مانند هر جای دیگر، پهنه گسترده تفکر اسلامی و گونه گونی طریقه‌های معرفت دینی وجود داشت. اهل سنت و جماعت نه تنها شیعیان را تهدیدی برای اسلام می دانستند، که در میان خود نیز دیدگاه مشترکی نسبت به برخی اصول تشکیل دهندهٔ فقه اسلامی نداشتند. در این دورهٔ بی ثبات، بر سر این که کدام

نیشابور، کمبریج، ۱۹۷۲.

- ۱- آن گونه که یکی از پژوهشگران اشاره کرده: «به طور خلاصه حکومت‌گران جدید بدون حمایت طبقات مذهبی نمی توانستند ادامهٔ حیات دهند» (ایرلاپیدوس: «سیاست مذهبی ایوبیان و توسعهٔ مدارس علوم دینی قاهره»، تحقیقات بین المللی پیرامون تاریخ قاهره، ۱۹۷۴، صص ۲۷۴-۲۸۶).
- ۲- برای اطلاع از کم و کیف سرچشمه‌های خراسانی مدارس، نک. جرج مقدیسی: «نهادهای آموزشی بغداد در قرن پنجم/یازدهم»، نشریهٔ مطالعات شرقی و آفریقا، شمارهٔ ۲۴ (۱۹۶۱)، صص ۱-۵۶. برای اطلاع دربارهٔ تاریخ ریاط، نک. زاکلین چاپی: «نقش ریاط در بغداد از قرن چهارم تا اواخر قرن پنجم»، نشریهٔ مطالعات اسلامی، شمارهٔ ۴۲ (۱۹۷۴)، صص ۱۰۱-۱۲۱.
- ۳- برای اطلاع اجمالی از اهمیت خراسان و شهر نیشابور در تاریخ سیاسی - مذهبی اسلام در قرون وسطی نک. ریچارد بولیت: «تاریخ سیاسی مذهبی نیشابور، مندرج در مجموعهٔ تمدن اسلامی در سالهای ۳۳۵-۵۴۷ هجری، تدوین و گردآوری دی. سی. ریچاردز، (آکسفورد، ۱۹۷۳)، صص ۷۱-۹۳.

رویکرد به اسلام شرعی و قانونی است، هیچ‌گونه توافقی مشاهده نمی‌شد. رقابت و کشمکش میان جناح‌های درگیر، امری متداول بود و بحث و مناظره در این باره که مسلمان واقعی کیست و باید چه ملاک‌های قابل قبولی در اندیشه و عمل دارا باشد، بخشی از حرکت همه‌سویۀ تحوّل سیاسی اجتماعی خراسان به حساب می‌آمد.

در خراسان طیف گسترده‌ای از عقاید و آرا نسبت به برخی مسائل وجود داشت. مثلاً سؤال می‌شد حدود بایسته و توصیف تقوای خالصانه کدام است؟ برای دفاع و تشریح اصول مکتب تا چه میزان باید ادلۀ عقلی را به کار گرفت؟ و بالاخره این که تلاش در جهت کسب منافع اقتصادی، با تقوای حقیقی چه منافاتی دارد؟

فرقه‌های حنفی، شافعی و کزّامی نیشابور برسر این‌گونه مسائل و سایر قضایا توافق نداشتند و برای کسب اعتبار سیاسی و اجتماعی بیشتر، شدیداً باهم رقابت می‌کردند. هر یک از این مذاهب، پیروان زیادی را به سوی خود کشانده بودند و به زعم خود ترکیب بایسته‌ای از فقه، کلام و تقوای خالصانه را به امت اسلامی ارائه می‌دادند. این سه مذهب گه‌گاه به مناسبت‌های مختلف از سوی فرمانروایان بیگانه حمایت می‌شدند. حمایتها معمولاً در قالب وقف مدرسه و خانقاه و یا تفویض مناصب رسمی و پرداخت مقرری صورت می‌گرفت. با این همه بعد از قرن پنجم/یازدهم فرقه کزّامیه از گردونه قدرت خارج شد و عملاً توسط جناح‌های دیگر شهر از میان رفت. از آن پس نویسندگان غیر کزّامی از آنها به بدی یاد کردند و به آنها برچسب ارتداد زدند.

این‌جا، موضوع مورد توجه ما این است که بدانیم چرا مذهب بالنده‌ای مانند کزّامیه در حفظ موقعیت خود در خراسان ناکام ماند، تلقی آنها از اسلام چه بود و چرا مورد اعتراض قرار گرفت؟ چه مسائلی را باید به حساب شکست کزّامیه گذاشت و یا چه عواملی موجبات موفقیت مذاهب دیگر را در کسب مشروعیت فراهم آورد؟^۱

۱- در مورد کزّامیه تحقیقات اندکی انجام شده‌است، با این حال نک. باثورت: «ظهور کزّامیه در خراسان»، نشریۀ Muslim world، شماره ۵۰ (۱۹۶۰)؛ ایضاً واژه «کزّامیه» در دایرة المعارف اسلامی، از همین نویسنده، چاپ دوم ۱۹۶۰؛ ژاکلین چابی: «ملاحظاتی درباره گسترش تاریخی جنبشهای زاهدانه و عرفانی خراسان»، نشریۀ مطالعات اسلامی، شماره ۴۶ (۱۹۷۷)، صص ۷۵-۷۲؛ ویلفرد مادلونگ: گرایشهای مذهبی در قرون اولیۀ اسلامی ایران، آلبانی، ۱۹۸۸، صص ۳۹-۵۴.

فرقه کرامیه تقریباً از سوی همه نویسندگانی که نامی از آنها برده‌اند، تکفیر شده‌اند.^۱ اطلاعات اندکی که درباره این آیین وجود دارد، به قلم ملل و نحل نویسانی است که به طور خیلی عادی، فرقه را به بدعت‌گذاری و ارتداد متهم می‌کنند.^۲ صوفیان آنان را ندیده می‌گیرند، اما تذکره‌نویسان دیگر در آثار خود گاه به زندگی یکی از مشایخ کرامی اشاره دارند.^۳ مورخان از شاخصهای ندرت کرامیه سخن می‌گویند^۴ و بالاخره جغرافیانویس مشهور، مقدسی، که خراسان را در قرن چهارم/دهم دیده، کرامیه را مذهبی پرطرفدار و قدرتمند توصیف می‌کند.^۵ در سالهای اخیر متون تازه‌ای به دست آمده که به تلاشهایی که در جهت شناساندن کرامیه شده‌است، روشنی بیشتری می‌بخشد.^۶ این متون مخصوصاً از این جهت حایز اهمیت است که با دید مثبت به

۱- در این مورد استثنایی وجود دارد. جغرافیانویس مشهور، مقدسی، آنان را قومی پارسا و خداترس توصیف می‌کند (اهل الزهد و التوبه)، نک. المقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، چاپ دوخویه (لیدن ۱۹۰۶)، ص ۳۶۵. این کتاب با مشخصات زیر به فارسی ترجمه شده است:

محمد بن احمد المقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱، دو جلدی.

از استثناهای مهم دیگر بعداً صحبت خواهد شد.

۲- مثلاً از کرامیه در آثار زیر مغرضانه یاد شده است: عبدالقاهر بن طاهر البغدادی: الفرق بین الفرق، قاهره، ۱۹۴۸، صص ۱۳۰ تا ۱۳۷؛ محمد بن عبدالکریم شهرستانی: الملل و النحل، قاهره، ۱۹۶۸، جلد اول، صص ۱۰۸ تا ۱۱۳؛ ابوالمظفر الاسفراینی: التمهیر فی الدین، چاپ کوثری، قاهره، ۱۹۴۰.

۳- عبدالکریم سمعانی: کتاب الانساب، حیدرآباد، ۱۹۶۲، ج ۱۰، صص ۳۷۴ تا ۳۷۷. این قسمت از کتاب سمعانی حاوی شرح احوال ابن کرام و اطلاعات مختصری درباره یکی از مهمترین رهبران آنان یعنی ابویعقوب اسحاق بن محمدشاه است. همچنین نک سبکی: طبقات الشافیه الکبری، قاهره ۱۹۶۴، جلد دوم، صص ۳۰۴ و ۳۰۵.

۴- نمونه‌هایی از این دست در تاریخهای نیشابور، چاپ ریچارد فرای، کمبریج، ۱۹۶۵، دیده می‌شود. همچنین نک. عثبی: تاریخ الیمینی، قاهره، ۱۸۶۹، ترجمه جیمز رینولدز، لندن، ۱۸۵۸، صص ۴۳۸ تا ۴۴۲ و ۴۷۱ تا ۴۸۴؛ ابن اثیر: الکامل فی التاريخ، بیروت، ۱۹۶۵، ذیل سالهای ۴۱۱ و ۴۸۸ هجری.

۵- احسن التقاسیم، صص ۱۷۹، ۲۰۲، ۳۶۵ و ۳۲۳.

۶- زوزف فن‌اس: متن ناشناخته‌ای در باره کرامیه.

کرامیه می‌نگردد. به نظر می‌رسد متون جدیدی یا به دست خود کرامیه نوشته شده یا از جانب طرفداران آنها. علی‌رغم کمبود منابع - و با این که منابع موجود، عموماً مخالف کرامیه نوشته‌اند - اطلاعات کافی برای طرح نکات مهم اصول عقاید، تشکیلات و میزان نفوذ آنها در خراسان وجود دارد.

واضع این فرقه، ابو عبدالله محمد بن کرام (فوت ۸۶۹/۲۵۵)، در سجستان تولد یافت. در جوانی همه دارایی خود را فروخت و به مکه رفت. پنج سال در مکه مقیم بود و سپس به نیشابور آمد و قسمت اعظم عمر خود را در این شهر گذراند.^۱ در نیشابور به جمع پیروان احمد بن حرب (فوت ۸۴۸/۲۳۴) خطیب مشهور و متقی، پیوست. احمد به خاطر زندگی زاهدانه و تصدّی مقام رسمی قضاوت، مردی صاحب نفوذ بود.^۲ وی به آن دسته از واعظان سنتی و پارسایان صدر اسلام تعلق داشت که همه توان خویش را در

Joseph van ess, "Ungeflutzte Texte zur Karrāmiyya: Eine materialsammlung",
Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften Philosophisch -
Historische Klasse (1980): Abh. 5;

آرون زیسنو: دو متن ناشناخته کرامی، در:

Journal of the American Oriental Society 108(1988): 577-87.

در میان دیگر متون ناشناخته کرامی که فن‌اس از آنها بحث می‌کند، دستنویسی است با عنوان کتاب *الرواق القلوب*، تألیف عمر السمرقندی (مربوط به نیمه دوم قرن ششم / دوازدهم). در این کتاب، ابن کرام با دید مثبت معرفی می‌شود و در کنار سایر پرهیزگاران (نظیر ابوحنیفه) قرار می‌گیرد. این دست‌نوشته حاوی اطلاعات زیادی در باره تعلیمات عرفانی ابن کرام، مخصوصاً توکل است. زیسنو هم دو منبع جدید در باب کرامیه معرفی می‌کند. مهم‌تر آن دو، رساله‌ای است مربوط به قرن ششم / دوازدهم با عنوان «التنف فی الفتاوی». قبلاً تصور می‌شد این رساله را حنفیان نوشته‌اند اما زیسنو آن را به کرامیه نسبت می‌دهد. این متن اطلاعات جامعی در باب دیدگاه‌های فقهی کرامیه به دست می‌دهد.

۱- سبکی: طبقات الشافیه، ج ۲، ص ۳۰۴.

۲- سمعانی: الانساب، ج ۱۰، ص ۳۷۵. در مورد احمد بن حرب خیلی کم می‌دانیم؛ با این وجود نک. شرح حال کوتاه وی در تألیف خطیب بغدادی به نام تاریخ بغداد، قاهره، ۱۹۳۱، ج ۴، صص ۱۱۸ و ۱۱۹. هجویری هم از وی ذکری به میان می‌آورد، رک: ترجمه کشف المحجوب، توسط نیکلسون، لندن، ۱۹۷۶، صص ۳۶۵ - ۳۶۶؛ زیسنو: متون کرامی، ص ۵۸۴.

جهت گسترش اسلام و ترغیب مسلمانان به درست‌کاری و صداقت به کار می‌گرفتند. احمد بنیادگرایی بود که عمدتاً مخاطبانش را شهرنشینان تشکیل می‌دادند.^۱ ابن کرام، رسالت و پیام احمد را در همه‌جا پخش کرد. مانند وی بنیادگرا، زاهد، خطیب و مبلغ بود، اما ضمناً نظریه‌های کلامی خاص خویش را هم اشاعه می‌داد. وی در مجادلات زمانه شرکت می‌کرد. در این‌گونه مجالس معمولاً سخن بر سر این بود که چه چیزهایی دقیقاً پایه‌های ایمان را تشکیل می‌دهد و یا شرایط مسلمان خوب چیست؟ ابن کرام از حیث مناسبت اقامه ادله عقلی در باره مسائل اعتقادی، موضعی میان اشعریان و اهل حدیث برگزید. در زمینه کاربرد و تعریف اصطلاحات مدرسی، وی در میانه مواضع افراطی خشویه و معتزله قرار می‌گیرد. بدین ترتیب ابن کرام علاوه بر این که فردی متقی و بنیادگرا بود، متکلم هم به حساب می‌آمد. رساله عذاب القبر را به وی نسبت می‌دهند.^۲ این رساله گم‌شده، اما قطعات پراکنده‌ای از کار دیگری به نام کتاب السرا باقی مانده است.^۳ به نظر می‌رسد بخش اعظم کتاب اخیر را حدیث و اقوال منسوب به ابن کرام تشکیل داده باشد. مسائلی که وی در این رساله مطرح کرده، عمدتاً در باره علم و عدل خداوند است.^۴ همان‌طور که فن‌اس اشاره می‌کند، شباهتهایی میان

۱- لونی ماسینیون: بررسی اصطلاحات فنی عرفانی مسلمانان، چاپ دوم، پاریس، ۱۹۶۸، ص ۲۶۵.

طبق گفته مقدسی (احسن التقاسیم، ص ۳۷)، کرامیه، فقه کلامی مخصوص به خود داشتند. مقدسی شواهدی از هردو مقوله در تألیف خود آورده است. برای اطلاع از کم و کیف مکاتب و مواضع مختلف کلامی این دوره نک: مونتگمری وات: سیر نگویی اندیشه اسلامی، ادینبرو، ۱۹۷۳، صص ۲۷۹ تا ۳۱۲. برای اطلاع از مواضع کلامی و اصول اعتقادی کرامیه رک: بغدادی: الفرق بین الفرق، صص ۱۳۰-۱۳۳؛ شهرستانی: الملل و النحل، ج ۱، صص ۱۰۸-۱۱۳، فن‌اس: «بررسی تاریخ معتزله به ترتیب توالی تاریخی»، نشریه مطالعات اسلامی، ۱۹۷۸، صص ۱۶۳-۲۴۰؛ مادلونگ: گرایشهای مذهبی، صص ۴۰-۲۲؛ ماسینیون، بررسی...، صص ۲۵۹-۲۶۴. ۲- بانورث: ظهور کرامیه، ص ۵.

۳- ابن قطعات پراکنده را می‌توان در تألیف ابن داعی پیدا کرد: بصره العوام فی مقالات الانام، تهران، ۱۹۳۴.

فن‌اس این قسمت‌ها را گردآوری و در اثر خود آورده است: متون ناشناخته، صص ۱۳-۱۶، ۱۸-۱۹.

۴- مثلاً می‌گوید: «نوع بشر مرتکب گناه می‌شود، حال آن که آفریده‌های خداوند که گوشه‌شان را می‌خورد، نظیر شتر، گاو، گوسفند و پرندگان، مرتکب هیچ گناهی نمی‌شوند. چه نوع خردی به او

دیدگاه‌های برخی محافل معتزلی و کرامی، هم نسبت به ماهیت عدل الهی و هم پیرامون زهد و ریاضت دیده می‌شود.^۱

ابن کرام موعظه‌گری بود که بر لزوم اصلاحات اخلاقی و اجتماعی تأکید می‌ورزید. او و پیروانش مبلغان پرجنب و جوشی بودند و مسلمانان و غیر مسلمانان را به داشتن زندگی مرتاض‌گونه‌ای مانند خویش فرا می‌خواندند. در حالی که مخاطبان استادش، احمد بن حرب شهریان بودند، ابن کرام روستاییان را نیز مانند شهریان مورد خطاب قرار می‌داد. بنا به قول بغدادی و شهرستانی اولین تلاشهای تبلیغی ابن کرام در میان روستاییان غور، غربستان و دیگر دهات ناحیه خراسان بود.^۲ برخی از هوادارانش تا نیشابور به دنبال وی آمدند.^۳ از دید بسیاری از روستاییان، کرامیه اسلام را به معنی واقعی آن معرفی می‌کردند. آنها با جد و جهد مردم را به گرویدن به اسلام دعوت می‌نمودند.^۴ این که گفته می‌شود یکی از نوادگان ابن کرام موجب گرایش سپهسالار غزنوی یعنی سبکتکین به اسلام کرامی شده، سخن صحیحی است.^۵

^۱ اجازه می‌دهد تا دست آنان را که گناهکارند و کجراهه می‌روند بر سر آنها که اطاعت می‌کنند دراز بدارد... (ابن داعی: الضمیر، به نقل از فن‌اس: متون ناشناخته، ص ۱۴).

۱- فن‌اس: تحقیق...، ص ۱۸۸.

۲- پیروانش روستاییانی بودند که از شورمین و افشین با وی تا نیشابور در زمان حکومت محمد بن طاهر، همراه شدند. نک. شهرستانی: الملل والنحل، ص ۳۱؛ بغدادی: الفرق بین الفرق، ص ۱۳۱؛ باثورث: «تاریخ غور در قرون اولیه اسلامی»، نشریه آسیای مرکزی، شماره ۶، سال ۱۹۶۱، صص ۱۱۶ - ۱۳۳، مخصوصاً ۱۲۸.

۳- بغدادی می‌گوید: گروهی از تهی‌دستان روستاهای اطراف نیشابور که با وی به شهر آمده بودند از سخنان بدعت‌گونه ابن کرام جانبداری می‌کردند: الفرق بین الفرق، ص ۱۳۱؛ و سبکی به نقل از الحاکم می‌گوید: گروهی از فقرا همیشه با وی همراه بودند: طبقات الشافیه، ج ۲، ص ۳۰۴.

۴- بولیت اظهار می‌دارد که به احتمال زیاد کرامیه موجب گرویدن بسیاری از مردم روستایی به اسلام شدند و در برخی مناطق شهری نیز چنین کردند. رک: گرایش به اسلام در طول سده‌های میانه، کمبریج، ۱۹۷۹، ص ۵۵؛ فن‌اس: تحقیق، ص ۱۹۲.

۵- عتبی: کتاب الیمینی، ترجمه رینولدز، صص ۴۳۸ - ۴۴۲، باثورث: غزنویان، ص ۱۸۶.

کرامیه بی‌هیچ پرده‌پوشی و خیلی صریح مردم را به کیش خود فرا می‌خواندند. سبکی می‌گوید: ابن کرام موعظه می‌کرد، حدیث می‌گفت، مردم با را به یاد خدا می‌انداخت، کلاه سفید‌گردی - قلندر سو - بر سر می‌گذاشت و پشمینه می‌پوشید.^۱

کرامیه در فراخواندن مردم به اسلام موفق بودند، خانقاهایی بنا کردند که محل تجمع و امور تبلیغی آنان بود. ظاهراً درآمد حاصل از موقوفات، این امکان را به خانقاه‌نشینان می‌داد تا برای امرار معاش مجبور به کار کردن نباشند و بتوانند همه وقت خود را به عبادت و ریاضت اختصاص دهند. خانقاهها در واقع شبکه ارتباطی سازمان‌یافته‌ای برای کرامیه به‌شمار می‌آمد که از شرقی‌ترین کناره جهان اسلام شروع می‌شد و تا فسطاط ادامه می‌یافت. به گفته مقدسی جغرافی‌دان، خانقاهها در آن زمان انحصاراً متعلق به فرقه کرامیه بود.^۲ تنها از اواخر قرن چهارم/دهم بود که ارتباط خانقاه با دیگر گروهها و فرقه‌ها، مخصوصاً اهل عرفان، شروع شد.^۳ کرامیه حداقل سه مدرسه در نیشابور یعنی مرکز نهضت^۴ و یک مدرسه در هرات داشتند. به قولی مدرسه هرات را شخص ابن کرام احداث کرده بود.^۵

اصول تعلیمات و رسالت ابن کرام چیز فوق‌العاده‌ای نبود. البته خود ابن کرام، محدثی مطلع، مؤمنی خداترس، مسلمانی پارسا، متکلمی توانا، پایه‌گذار مذهبی با قواعد مخصوص و دارای گرایشهای عرفانی بود.^۶

ادامه‌دهندگان راه وی، مذهبی را پدید آوردند که فقه ویژه‌ای داشت و به پیروان

۱- طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۳۰۴.

۲- همان‌طور که ژاکسون چپری اشاره کرده، از نظر مقدسی وجود خانقاهها، ملاک و معترف حضور کرامیه در مر ناحیه محسوب می‌شد؛ ملاحظاتی... ص ۴۳. مقدسی به دفعات از خانقاههای کرامیه یاد می‌کند: احسن التقاسیم، ج ۱، ص ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۳۸، ۳۲۳، ۳۶۵ و ۳۷۷. برای اطلاع بیشتر رک: دایرة المعارف اسلام.

۳- یکی از محققان حتی می‌گوید که خانقاهها و مدارس کرامیه موجب تشویق سایر مذاهب به احداث نهادهای مشابه شده است (بائورت: ظهور کرامیه، ص ۸، پانویس شماره ۱۰).

۴- بولیت از سه مدرسه کرامیه نام می‌برد که تاریخ بنای آنها به قرن چهارم/دهم برمی‌گردد: اشرف یساربود، ضمیمه ۱، ص ۲۳۵.

۵- عمر السمرقندی: روق القلوب، بزرگ ۴۸۵ و ۲۹۵.

۶- ما مخالفان کرامیه ادعا می‌کنند که ابن کرام مردی کم‌دانش بود و معجونی از آراء سایر مذاهب را فراهم آورده و مذهبی کاملاً ارتدادی سرهم کرده بود؛ رک. شهرستانی: الملل و النحل، ج ۱، ص ۳۱.

خود راه و رسم زندگی کاملی را نشان می‌داد. مثلاً برای نماز خواندن، غسل، کفن و دفن، آداب خاص خود را دارا بود.^۱ ابن کزّام در بسیاری از معادلات عقیدتی آن زمان شرکت می‌کرد. مواضع کلامی وی و پیروانش از بسیاری از معاصران کمتر افراطی بود.^۲ با این حال، زمانی که با جمعی از هواداران خویش به نیشابور وارد شد، از سوی محمد بن طاهر به حبس افتاد و نفی بلد شد.^۳ حاکم سجستان نیز چنین کرد، اما به دلیل دیانت بلا تردید این کزّام، از اقدام به قتل او ترسید.^۴ در طول قرنهای چهارم و پنجم / دهم و یازدهم، کزّامیه خصوصت دو فرقه حنفی و شافعی نیشابور را نسبت به خود برمی‌انگیختند. بالاخره هم در سال ۱۰۹۵/۴۸۸ با همدستی این دو مذهب از میان رفتند.^۵ چه موضوعی در کار بود که کزّامیه چنین دشمنیهایی را موجب می‌شدند؟

جست‌وجو در درون مایه سیاسی - اجتماعی برخی تعالیم عرفانی و زاهدانه آنها، تا حدی جواب مسأله را می‌دهد. یکی از وجوه مهم تقوای کزّامیه، اعراض از برخی انواع فعالیت‌های اقتصادی برای گذران زندگی بود. کزّامیه با بعضی اشکال کسب مخالفت می‌ورزیدند^۶ و به اصطلاح از نظریه «تحريم المکاسب» یعنی منع کسب و کار برای

۱- مقدسی چندین نمونه از تعالیم فقهی کزّامیه به دست می‌دهد (احسن التلخیص - ص ۴۰)، برای اطلاع از کم و کیف این تعالیم رک. زیسنو: متون کزّامی - ص ۵۸۰. برای اطلاع از آداب نماز گزاردن و مراسم کفن و دفن آنها نک. بغدادی: الفرق بین الفرق، صص ۱۳۶-۱۳۷ و واژه «کزّامیه» در دایرة المعارف اسلام.

۲- برای اطلاع از مواضع ملایه آنها نسبت به کاربرد عقل در مسائل اعتقادی، رک: منابع پیشگفته.

۳- به نظر می‌رسد این کزّام. علاوه بر تبعید از سجستان، در نیشابور هم دو مرتبه زندانی شده است. رک. سمعانی: کتاب الانساب، ج ۱۰، ص ۳۷۶؛ سبکی: طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۳۰۴.

۴- شاید هم به دلیل پیروان زیاد و شهرت مردمی این کزّام ترسیده باشد؛ رک: طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۳۰۵. - ابن اثیر: الکامل فی التاريخ، ذیل سال ۱۰۹۵/۴۸۸.

۶- این جا کسب به مفهوم اقتصادی آن یعنی درآمد به کار رفته است. برای اطلاع بیشتر در مورد معانی مختلف کسب به واژه «کسب» در دایرة المعارف اسلام مراجعه کنید. معمولاً درآمد می‌تواند دو شکل داشته باشد: درآمد برای گذران یک زندگی ساده و دیگر به منظور به دست آوردن سود خالص. معادلات بر سر مشروعیت کسب و کار (مخصوصاً امر تجارت)، از زمانی که فعالیت‌های اقتصادی رونق گرفت، یعنی قرن سوم / نهم شروع شده بود.

به دست آوردن منفعت، تبعیت می‌کردند.^۱ مشخصه دیانت کرامی، کف نفس و زهد بود.^۲ مدافع و مبلغ تکدی بودند و به «توکل» با برداشت خود اعتقاد کامل داشتند. به نظر می‌رسد این کرام مخصوصاً به خاطر پای‌بندی شدید به «توکل» پرآوازه بود و مریدانش او را همچون مؤمنی پارسا می‌شناختند. در رونق القلوب از وی به عنوان سرمشق کامل فضیلت‌های عرفانی یاد می‌شود. همچنین او را منبع موثقی معرفی می‌کند که چگونگی عمل به این فضایل را نشان می‌دهد.^۳ پای‌بندی و اعتقاد این کرام به توکل از آن‌جا ناشی می‌شد که وی تلاش به خاطر کسب معاش را روا نمی‌دانست و بر این باور بود که روزی رسان خداست.^۴

در قرن سوم/نهم طرح مسائل مربوط به حلال بودن سود حاصل از تجارت، امری متداول شده بود. مثلاً می‌پرسیدند چگونه می‌تواند منافع اقتصادی با تقوای مالی سازگار باشد؟ آیا ثروت‌اندوزی حلال است؟ آیا «توکل» به خداوند با کارکردن منافات دارد؟ آیا انتخاب داوطلبانه فقر بهتر از دنبال زندگی دویدن نیست؟ به پرسشهایی نظیر اینها در سطح وسیع پاسخ داده می‌شد، اما هیچ اتفاق نظری از حیث بهترین جواب، وجود نداشت. از تعداد کتابهایی که در این موضوع نوشته شده، می‌توان به اهمیت رعایت موازین اخلاقی در امور مالی پی برد.

شاید قدیمی‌ترین و بااهمیت‌ترین رساله در این زمینه، کتاب الکسب تصنیف

۱- گاهی در منابع به اصطلاحات «ترک الکسب» یا «انکار الکسب» هم برمی‌خوریم. برای اطلاع از مواضع کرامیه در مورد کسب و کار رک. فن‌اسن. تحقیق... صص ۱۸۸-۱۹۲؛ لوسی ماسینیون، بردی... ترجمه هربرت ماسون (پریستون ۱۹۸۲) ج ۳، ص ۲۲۷. معلم این کرام یعنی احمد بن حرب نیز در موافقت با منع کسب و کار موغظه می‌کرد؛ رک. ماسینیون، بردی... صص ۲۵۸-۲۶۰.

۲- سبکی، ابن کرام را در زمره کسانی قرار می‌دهد که به «تسک»، «تعبد» و «تقشف» عمل می‌کنند (طبقات الشافیه، ج ۱، ص ۳۰۴)؛ همچنین رک. ماسینیون، بردی... صص ۲۵۹-۲۶۴؛ دایرة المعارف اسلام، واژه کرامیه.

۳- عمر السمرقندی، رونق القلوب، برگ ۴۶۵ و ۴۹۵. در این اثر در دو بخش تحت عنوان «توکل» و «رزق» ابن کرام سرمشق پای‌بندی به توکل قلمداد می‌شود.

۴- فن‌اسن: متون ناشناخته، صص ۳۰-۳۲.

محمد الشیبانی (فوت ۱۸۸/۸۰۴) مجدد واقعی مذهب حنفی باشد.^۱ این کتاب همانند کتب دیگر زمان خود مجموعه مفصلی از احادیث است. محتوای کتاب نشان می‌دهد که کسب برای امرار معاش نه تنها حلال است بلکه برای مؤمنان امری واجب به حساب می‌آید و اصولاً گذران زندگی از طریق تجارت و صناعت موجب خشنودی ذات باری تعالی می‌شود.^۲ در این رساله کسانی که تنها به توکل، در عوض تلاش برای زندگی، بسنده می‌کنند، سخت مورد انتقاد قرار می‌گیرند. مثلاً شیبانی، در کتاب الکسب این روایت را نقل می‌کند:

«وقتی عمر خلیفه مسلمین از جایی می‌گذشت، گروهی از مؤمنان را دید که سر در گریبان روی زمین نشسته‌اند. به وی گفتند این مردم از «متوکلون» هستند (و بنابراین از دست زدن به کسب و کار اجتناب می‌کنند). عمر جواب داد، خیر این‌طور نیست و جمله‌ای کنایه‌آمیز ساخت و گفت اینها «متأکلون» هستند (یعنی از قِبَل مردم دیگر می‌خورند). سپس رو به آنان کرد و گفت: بهتر است سرها را از گریبان درآورید و خود، زندگی خویش را تأمین کنید».^۳

اما در برخی آثار دیگر نسبت به کسب و کار مخالفت می‌شود، از جمله استاد ابن کرام یعنی احمد بن حرب و شاگردش احمد بن یحیی حلوانی (فوت ۲۹۶/۹۰۹) رسالتی در این زمینه نوشته‌اند.^۴

بنا بر نظر متکلم مشهور «الاشعری»، تحریم المکاسب مورد توافق کرامیه، از

۱- اصل کتاب گم شده. اما قسمت اعظم آن در تخیصی که شاگردش ابن سماع (فوت ۲۳۴/۸۴۷) تحت عنوان الکتاب فی الرزق المنطاب فراهم آورده، موجود است. در مورد این متن و دیگر مسائل مالی رک. 'S. D. Goitein' مقاله «ظهور بورژوازی خاورمیانه‌ای در قرون اولیه اسلامی»؛ مندرج در مجموعه بررسی در تاریخ اسلام و بنادهای آن، (لیدن ۱۹۶۶)، صص ۲۱۷-۲۴۱. و برنارد لوئیس: منابع تاریخ اقتصادی قرون وسطی» مندرج در مجموعه مطالعات تاریخ اقتصادی قرون وسطی، (لندن ۱۹۷۰)، صص ۷۸-۹۲.

۲- در واقع می‌خواهد بگوید نزد خدایند، درآمدهای حاصل از تجارت و صناعت، خوشایندتر است از عایداتی که از مشاغل دنیوی (چه اداری و چه نظامی) به دست می‌آید؛ رک. برنارد لوئیس: تاریخ اقتصادی قرون وسطی، ص ۲۲۴.

۳- به نقل از گرتن: بورژوازی خاورمیانه‌ای، ص ۲۲۴.

۴- همان مأخذ، صص ۲۲۰-۲۲۱.

مشخصه‌های اصلی زهد و تقوای معتزلیان است. ابن راوندی معتزلی، حتی کتابی به نام کتاب الدار و تحریم المکاسب نوشته است.^۱ مفاهیمی مانند فقر، کسب و توکل، در میان عرفا جایگاه مهمی دارد، اما در مورد نحوه صحیح عمل به آنها اتفاق نظری دیده نمی‌شود. مثلاً از قرار معلوم شقیق بلخی مدافع و مبلغ «انکار الکسب» بود، حال آن‌که ابوطالب مکی می‌گفت: اگر توکل‌کننده قصدش رضای خاطر خداوند باشد تلاش برای گذران زندگی با توکل منافاتی ندارد.^۲ بنابراین کرامیه در این مورد نظر واحدی ارائه نکرده‌اند، اما به هر حال دیدگاه‌های آنان تند و افراطی بود. ضمناً این مسأله هم واقعیت دارد که «تحریم المکاسب» کرامیه در اعتقادنامه رسمی سامانیان محکوم می‌شد.^۳

در حالی که بسیاری از مسلمانان به خاطر خشنودی خداوند به امر تجارت می‌پرداختند و حتی آن را تشویق می‌کردند، کرامیه شدیداً با این موضوع مخالف بودند. قاعدتاً این نوع مخالفتها در نیشابور، باید امری فردی و زودگذر باشد، زیرا نیشابور یکی از مراکز عمده تجاری خاورمیانه در قرون وسطی به شمار می‌رفت و بسیاری از علمای دینی، خود تاجرپیشه بودند. یکی از منابع اساسی درآمد مردم نیشابور، از طریق تجارت، به خصوص تجارت پارچه و البسه بود. بسیاری از پیروان ابن کرام، روستاییانی بودند که حرفه آنها بستگی به وجود تجار داشت.^۴ همچنین به نظر می‌رسد کرامیه مخصوصاً در میان طبقات فرودست جامعه نیشابور نفوذ کرده بودند. محله آنها در بخش شمال غرب یعنی منطقه فقیرنشین شهر واقع بود.^۵ برداشتهای آرمانی کرامیه از فقر، اعراض از کارکردن به خاطر سودجویی و زهد افراطی آنان، با دیدگاههای سایر مذاهب

۱- فن‌اس: متون ناشناخته، ص ۴۶، نیز رک: ابن راوندی؛ مقالات الاسلامیین، ص ۴۶۷، به نقل از فن‌اس:

تحقیق، ص ۱۸۸. ۲- همان مأخذ، صص ۱۸۸-۱۹۰.

۳- در این مورد رک: مدلونگ: گرایشهای مذهبی...، ص ۴۳، پانویس شماره ۲۱.

۴- ریچارد بولیت خاطر نشان می‌کند که زیستدگی و پانددگی، اصولاً صنعتی مربوط به روستاها بود و بافندگان گروهی مستضعف و تحت فشار بودند که آمادگی قبول هر آیین نو را داشتند. رک: اشرف

نیشابور- ص ۱۲؛ بعدای: الفرق بین الفرق، ص ۱۳۱.

۵- بخشی از شهر که در آن دسترسی به آب قنات مشکل بود؛ رک: اشرف نیشابور، ص ۱۳؛ این محله ضیق

گفته مقدسی «ماناشیک» نام داشت؛ مقدسی: احسن التقاسیم، ص ۳۳۶.

نیشابور تفاوت داشت. کزیمیه در طول قرن چهارم/دهم و اوایل قرن پنجم/یازدهم به قدرت سیاسی - اجتماعی قابل ملاحظه‌ای دست یافتند. آنان بر سرکسب قدرت و نفوذ در جامعه، با دیگر گروهها به رقابت برخاستند. تشکیلات وسیع و کارآمد کزیمیه (مخصوصاً خانقاهها)، در جذب و کشانیدن مردم شهر و روستا به سوی این فرقه، کاملاً موفق بود. این جریان، البته موجب به خطر افتادن منافع دو مذهب دیگر نیشابور یعنی شافعی و حنفی شد. از اواخر قرن چهارم/دهم به تدریج دو جناح شافعی و حنفی از طریق در اختیار گرفتن نظام آموزشی و قضایی توانستند در شهر توازن قدرت به وجود آورند.^۱ علت آن بود که سخنگویان و رهبری قشر علما - تاجران این دو مکتب شرعی راه‌حلهایی را برای کنار آمدن با سازمانهایی که ظاهراً بر نیشابور حکومت داشتند، پیدا کرده بودند. واقعیت این است که فرمانروایان ترک تبار، که با مسائل جاری محلی آشنا نبودند، خیلی بیشتر به کمک علما نیاز داشتند تا علما به مساعدت آنها. این فرمانروایان به خاطر این که حکومتشان با توفیق همراه باشد، نیازمند کمک گرفتن از مذاهب بودند. به همین دلیل عملاً نظارت بر زندگی اهالی شهر را در اختیار رهبری قشر روحانی گذاشتند. غزنویان و بعداً سلجوقیان حمایت از مذاهب مختلف را به عنوان ابزاری جهت اداره و کنترل سرزمینهای تازه فتح شده، تجربه می‌کردند. مثلاً غزنویان در آغاز کار خود، به تقویت مذهب حنفی پرداختند. سلطان محمود غزنوی در سال ۳۸۷/۹۹۷ برای حفظ موقعیت خود در نیشابور، شخصاً به پشتیبانی از این مذهب برخاست. او سکه‌ای ضرب کرد که روی آن آیه ۱۷ از سوره سوم قرآن نقش بسته بود. از این آیه، حمایت از کلام معتزلی که مورد تأیید بسیاری از حنفیان قرار داشت، استنباط می‌شد.^۲ برادرش نصر مدرسه‌ای ساخت و به قاضی ابوالعلا سعید حنفی بخشید. با این همه، غزنویان لطف خود را به یک مذهب خاص محدود نکردند، بلکه در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم، کزیمیه را نیز مورد تفقد قرار دادند.

در آن زمان پیشوای کزیمیه نیشابور، ابویعقوب اسحاق بن محمودشاه (قوت

۱- برای اطلاع دقیق از کم و کیف این جناحها و چگونگی تسلط آنان بر نظام آموزشی و قضایی نیشابور

رک، بولیت: اشرف نیشابور، مخصوصاً صص ۲۸-۴۷.

۲- بولیت: تاریخ سیاسی مذهبی نیشابور، ص ۷۵.

۹۹۳/۳۸۳ بود.^۱ اطلاعات اندکی در باره او باقی است. از این آگاهیها برمی آید که وی مؤمنی پارسا بود و قریب پنجاه هزار نفر را به اسلام فراخوانده بود.^۲ تقوای ابویعقوب تأثیر عمیقی بر سالار غزنویان، که نسبت به کرامیه لطف خاصی داشت، گذاشت.^۳ فرزند ابویعقوب یعنی ابوبکر بعداً پیشوایی فرقه را به عهده گرفت و محمود غزنوی وی را به ریاست شهر انتخاب کرد.^۴ ریاست شهر به طور سنتی در اختیار خاندان میکال بود. آل میکال خاندانی از طبقه دهقانان قدیمی بودند که در دوره طاهریان اسلام آوردند.^۵ از آن زمان به بعد این خاندان با داشتن مقام ریاست شهر نیشابور در خدمت خلیفه و حکومتهای محلی قرار گرفتند. همان طور که بولیت اشاره می کند، میکائیلیان هیچ رابطه مشخصی با شافعیان و حنفیان نداشتند و به همین دلیل می توانستند به عنوان افرادی مطلع در امور محلی، و در عین حال بی طرف، به حکام خدمت کنند. وقتی محمود غزنوی، ریاست شهر را به ابوبکر واگذار کرد، در واقع توازن سیاست محلی را از طریق به رسمیت شناختن مذهبی سوم، برهم زد. بدین ترتیب برای اولین مرتبه ریاست شهر در اختیار فردی عالم و از اعضای مذهبی قرار گرفت که از سوی سایر جناحهای شهر مورد علاقه نبود.

محمود باید چنین اندیشیده باشد که انتصاب عالمی کرامی به ریاست شهر می تواند میزان قدرت و نفوذ او را در نیشابور بالا ببرد. وی به خاطر حمایت و تثبیت موقعیت خلیفه در بغداد، ابوبکر را واداشت تا با نحله های بدعت گذار، که به زعم خلیفه شامل

۱- اسحاق بن محمود شاه، بزرگ خاندانی بود که جامعه کرامیه را تا اواسط قرن ششم/دوازدهم در نیشابور رهبری می کرد. در مورد انساب و اطلاعات دیگر این خاندان نک. فن اس: متون ناشناخته، صص ۳۳-۳۵.

۲- سمانی او را شیخ و امام کرامیه می نامد و از وی با عناوین «زاهد»، «مجتهد»، «عابد» و «کسی که به دنیا پشت کرده است»، یاد می کند: کتاب الانساب، ج ۱۰، ص ۳۷۷.

۳- شهرستانی: الملل والنحل، ص ۳۱؛ عینی: کتاب الیسی، ترجمه رینولدز، صص ۵۳۸-۵۴۲؛ باثورت: غزنویان، ص ۱۸۶.

۴- در مورد نقش مهم ابوبکر، نک. باثورت: ظهور کرامیه، صص ۷-۱۳.

۵- در مورد این موضوع و موضوعات بعدی، ایضاً رک. باثورت: غزنویان، صص ۱۸۵-۱۸۹ و بولیت: اشراف نیشابور، ص ۶۷.

الهیات اشعری، معتزلی و اسماعیلی می‌شود، به ستیز برخیزد. ابوبکر، بزرگان شافعی - که گرایشهای اشعری داشتند - و حنفی - که گرایشهای معتزلی داشتند - و نیز شیعیان و اهل عرفان را مورد شکنجه و آزار قرار داد.^۱ عالم اشعری یعنی ابن فورک (فوت ۱۰۶۵/۴۰۶)، به بدعت‌گذاری متهم شد و مجبور گردید در محضر سلطان محمود در غزنه از خود رفع اتهام کند.^۲ کار عارف مشهور، ابوسعید ابوالخیر هم با ابوبکر به اختلاف کشید.^۳ قاضی حنفی ابوالعلا سعید (فوت ۱۰۴۰/۴۳۱)، مقابله به مثل کرد و ابوبکر را پیرو نحلّه «حشویه» خواند.^۴ گرچه ابوبکر خود را از اتهامات مبرا دانست، اما محمود او را از ریاست انداخت و در نیشابور منبر رفتن و تدریس را برای او ممنوع کرد. شور و اشتیاق ابوبکر در مورد آزمایش درست دینی رهبران محلی، فقط توانست تنش میان حنفیان، شافعیان و کرامیه را شدیدتر کند. از آن طرف هم حمایت محمود از کرامیه به درگیریهای جناحی بیشتری منجر شد. در آغاز سلطان محمود سعی کرد تا شکایات مردم را از ابوبکر، که مخالفان عقیدتی خود را شکار می‌کرد، ندیده بگیرد، اما بالاخره مجبور شد علیه ابوبکر اقدام کند. پس از این که ابوبکر از مقام رسمی کنار گذاشته شد، محمود غزنوی ریاست شهر را مجدداً در اختیار خاندان میکال قرار داد. رئیس جدید که جای ابوبکر را گرفت، به خاطر آرام کردن فضای متشنج شهر، که ابوبکر مسبب آن بود، برنامه‌های عام‌المنفعه و وسیعی را تدارک دید.^۵

بعد از عزل ابوبکر از مشاغل رسمی، قدرت کرامیه در هم شکست. مشقتی عظیم بر آنان وارد آمد و خود ابوبکر مجبور به گوشه‌نشینی و عزلت گردید و به زندگی مرتاض‌گونه‌ای تن داد. وقتی سلطان محمود در سال ۱۰۱۰/۴۱۱ ناحیه غور را فتح کرد به

- ۱- عتبی در مورد این نوع تفتیش عقاید در کتابش توضیح می‌دهد: ترجمه تاریخ یبینی، صص ۴۷۱-۴۸۴.
- ۲- باثورت: ظهور کرامیه، صص ۱۱-۱۲. او بر سر راه بازگشت به نیشابور مسموم شد (۱۰۱۵/۴۰۶)، احتمال دارد کرامیه در این کار دست داشته باشند.
- ۳- نک. محمد بن منوره، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، ترجمه م. آشنا، پاریس، ۱۹۷۴، صص ۸۵-۹۰؛ عتبی: کتاب الیبینی، ترجمه رینولدز، ص ۴۷۳.
- ۴- باثورت: ظهور کرامیه، صص ۱۱-۱۲؛ عتبی: کتاب الیبینی، ترجمه رینولدز، صص ۴۷۱-۴۸۴.
- ۵- همان، صص ۴۷۸-۴۷۹.

معلمان و مبلغان کرامی اجازه داد تا مردم را در غور به اسلام فرا بخوانند.^۱ این جریان دقیقاً زمانی اتفاق افتاد که محمود از حمایت کرامیه در نیشابور دست کشیده بود. احتمالاً درک این مطلب که بازگرداندن وجهه کرامیه در نیشابور چندان پسندیده نیست، محمود را واداشت تا آنان را متوجه غور کند. اسلام در شکل ویژه کرامی خود، در غور ریشه دواند، اما سلاطین غور نیز در سال ۱۱۹۹/۵۹۵ از جانبداری مذهب کرامی دست کشیدند.^۲

در طول سده پنجم/ یازدهم، به همان میزان که نفوذ و اعتبار کرامیه رو به زوال می‌رفت، توازن قدرت به نفع دو مذهب شافعی و حنفی به هم می‌خورد. سلجوقیان نیز مانند سلسله قبل از خود یعنی غزنویان تلاش کردند تا برای حکومت بر شهر، حمایت از یک یا چند مذهب را تجربه کنند و بالاخره در نیمه قرن پنجم/ یازدهم، سلجوقیان جناح حنفی را مورد حمایت قرار دادند.

در آن زمان، وزیر سلطان طغرل سلجوقی یعنی عمیدالملک کندری سعی کرد تا پشتیبانی حنفیان را با تکفیر دیدگاه‌های کلامی رقیب اصلی یعنی فرقه شافعی نسبت به حکومت جلب کند.^۳ تا پیش از اواسط قرن پنجم/ یازدهم، بر اثر ایجاد تحوّل میان کادر رهبری تازه فرقه شافعی و حمایت مقامات رسمی از آنها، به تدریج برخی از اعضای این فرقه مناصب مهم شهر را در اختیار گرفتند. به احتمال زیاد همین تجمع قدرت در دست شافعیان موجب شد تا تبلیغ کلام اشعری در خلال سالهای ۴۴۰ - ۱۰۴۸/۴۵۵ ممنوع اعلام شود.

از طرفی، در سالهای پایانی قرن چهارم/ دهم و نیمه اول قرن پنجم/ یازدهم، کلام اشعری مورد قبول شافعیان قرار گرفت.^۴

۱- باثورث: تاریخ غور در قرون اولیه اسلامی، صص ۱۲۷-۱۲۹.

۲- ابن اثیر: الکامل، ذیل سال ۴۱۱/۱۰۲۰.

۳- در مورد چگونگی تحریم کلام اشعری از سوی عمیدالملک و سایر تدابیر وی، نک. میشل آلارد:

مسألة صفات زبوی در مسلک اشعری و مردان زده اول این مسلک، بیروت، ۱۹۶۵، صص ۷۷-۷۵؛ بولیت:

تاریخ سیاسی مذهبی نیشابور، صص ۶۱-۹۳.

۴- برای اطلاع از چگونگی گسترش کلام اشعری در خراسان (به‌خصوص در نیشابور) و ارتباط آن با

وقتی کلام اشعری با مذهب شافعی همراه و موافق شد، شافعیان این امکان را یافتند تا ترکیبی تازه را جایگزین ائتلاف قبلی حنفی - معتزلی سازند و نیز جای کرامیه را، که فقه و کلام خاص خود را داشت، بگیرند. این ترکیب تازه (شافعی - اشعری) که با احداث مدارس توأم بود، پایه و اساس مذهب شافعی را استحکام بخشید و آن را در موضع برتری قرار داد.^۱ اما در همین هنگام جریان تعقیب و آزار اشعریان از سوی عمیدالملک کندی و با حمایت و تشویق طرفداران حنفی اش به راه افتاد. این تلاش، در واقع، به خاطر تضعیف روند رو به رشد قدرت شافعیان صورت گرفت.^۲ در همین راستا بسیاری از شخصیت‌های طراز اول جناح شافعی، که به کلام اشعری روی آورده بودند، بر اثر تحریمات علیه اشعریان از مناصب خود کنار گذاشته شدند و قدرت و نفوذ خود را به نحو مؤثری از دست دادند و قریب ۴۰۰ نفر از بزرگان شافعی زندانی و یا تبعید شدند. مصایب شافعیان در سال ۱۰۶۳/۴۵۵ پایان گرفت، هرچند قبل از این تاریخ هم سیاست‌های ضد شافعی کندی، از سوی جانشینش خواجه نظام‌الملک کاهش یافته بود.

کتب فقهی شافعی، رک. آلارد: مسأله صناد...، صص ۷۵-۷۷ و ۳۱۲-۳۵۵ و:

Heinz Halm, Die Ausbreitung der Shafitischen Rechtsschule Vonden Anfängen biszum 8/14 Jahrhundert (Wiesbaden, 1974)

جرج مقدسی: «اشعری و اشعریان در تاریخ اسلام»، مطالعات اسلامی، شماره ۱۷، ۱۹۶۲، صص ۳۷-۸۰ و شماره ۱۸، ۱۹۶۳، صص ۱۹-۳۹.

۱- مثلاً نصرالدوند ابوالحسن محمد حاکم سیمجوری. به‌خاطر متکلم مشهور. ابن فورک، یک مدرسه قبل از سال ۳۷۲ و یک مدرسه قبل از سال ۴۰۵ ساخت. همچنین برای ابواسحاق اسفراینی (فوت ۱۰۲۷/۴۱۸) مدرسه دیگری ساخت. در مورد مدارس ابن فورک رک. سبکی: طبقات الشافیه، ج ۴، ص ۱۲۸؛ بولیت: اشرف نیشابور. صص ۹۳، ۱۵۹ و ۲۵۰؛ در مورد مدرسه ابواسحاق رک. سبکی: طبقات الشافیه، ج ۴، ص ۲۵۶.

۲- این تلاش از جانب مقامی حکومتی برای اعمال یک دیدگاه خاص مذهبی، یادآور اهتمام خلیفه مأمون در قرن سوم/نهم برای زادارکردن مردم به تبعیت از کلام معتزلی است. این کوشش هم نظیر تلاش زمان مأمون ناموفق بود.

اقدامات و خط مشی سیاسی خواجه نظام الملک کاملاً شناخته شده است.^۱ برخلاف کندی، که سعی داشت پایه‌های قدرت خود را بر اساس ایجاد تنش و رقابت میان مذاهب استوار کند، نظام الملک تحمّل نشان داد و از هر دو جناح حمایت کرد، اما البته بیشتر به شافعیان متمایل بود. شاید این گرایش به علت جانبداری کندی از حنفیان بود. هنگامی که بالاخره دست از حمایت حنفیان برداشت، یکسره به پشتیبانی فرقه شافعی پرداخت. وی فعالانه از شافعیان نیشابور طرفداری می‌کرد و اولین مدرسه نظامیه را در سال ۱۰۵۱/۴۵۱ یا ۱۰۶۰/۴۵۲ در این شهر بنا کرد و سرشناس‌ترین شخصیت شافعی اشعری نیشابور یعنی امام الحرمین جوینی را به سمت مدیر و مدرس اصلی فقه تعیین نمود. پشتیبانی خواجه از شافعیان موجب شد تا این فرقه دوباره مواضع قدرت خود را در نیشابور به دست آورند.

تا قبل از دهه هفتم قرن پنجم/یازدهم، فرمانروایان سلجوقی از دو فرقه حنفی و شافعی، مخصوصاً از شافعیان و نهادهای آنها حمایت می‌کردند. در طول همین قرن مذهب شافعی از طریق جذب مؤسسات ویژه کرامیه، یعنی خانقاهها، و قبول شکل متعادل زهد عرفانی، توان خود را افزایش دادند و اساس سازمانی خویش را استحکام بخشیدند.

همان‌طور که قبلاً گفتیم تا اواخر قرن چهارم/دهم، خانقاه در خراسان انحصاراً با نام فرقه کرامیه همراه بود،^۲ اما از اوایل قرن پنجم/یازدهم خانقاه در خراسان به طور فزاینده‌ای با تصوف، به خصوص تصوف شافعی، پیوند خورد. در نیمه اول همین قرن رشد چشمگیر احداث و سامان یافتن خانقاهها در نیشابور دیده می‌شود. از این به بعد صوفیان، به ویژه صوفیان فرقه شافعی، با خانقاه شناخته می‌شدند.

مثلاً صوفی معروف عبدالرحمان سلمی (فوت ۱۰۲۱/۴۱۲)، خانقاهی از آن خود داشت (گاهی از خانقاه او با واژه «دویره» یاد می‌شود). همچنین علی دقاق معلم و مرشد

۱- برای اطلاع بیشتر راجع به سیاستهای خواجه نظام الملک، رک. مقدسی: نهادهای مسلمانان، صص ۵۶-۱.

۲- به ماخذ بالا مراجعه کنید، همچنین نک. ژاکلین چابی: بررسی...، صص ۳۸-۴۵؛ دایرة المعارف اسلامی. ذیل واژه خانقاه.

ابوالقاسم عبدالکریم قشیری (فوت ۱۰۷۲/۶۶۵)، در سال ۱۰۰۱/۳۹۱ خانقاهی ساخت.^۱ قشیری نیز دویره‌ای داشت که مریدان را در آن جا تربیت می‌کرد.^۲ شاگرد معروف قشیری یعنی ابوعلی فارمدی مدّتی را در این خانقاه سپری کرده است.^۳ ابوسعید ابوالخیر چندین خانقاه ساخت و اولین دستورالعمل زندگی در این اماکن را تدوین کرد.^۴ در آغاز افراد خیر و یا صوفیان متمول دست به احداث خانقاه می‌زدند. این اقامتگاههای دسته‌جمعی، اغلب متعلق به یک صوفی و خاندانش بود، مانند خانقاه خاندان سلمی، اما گاه بخشی از ملک خصوصی فرد نیکوکاری بود که به منظور سکونت در اختیار صوفیان قرار داد.^۵ بعدها، در طول نیمه دوم قرن پنجم/یازدهم، دولتمردان سلجوقی به حمایت و احداث خانقاه دست یازیدند.^۶ خواجه نظام‌الملک علاوه بر تأسیس چند مدرسه، یک رشته خانقاه نیز در سرتاسر قلمرو سلجوقی دایر کرد. مثلاً در اصفهان برای هر خانقاه مدیری برگزید که باید همه‌ساله نیازهای خانقاه را به اطلاع وزیر می‌رساندند.^۷ گویا نظام‌الملک همان سیاستی را که در مورد نظامیه‌ها اعمال می‌کرد، در باب خانقاهها هم به کار گرفت. به دیگر سخن وی می‌کوشید تا در درون جمعیت‌های تحت فرمان نفوذ کند و به بهانه حمایت از مؤسساتشان عملاً استقلال امور اجرایی و اداری آنها را غصب نماید.

در سالهای پایانی قرن چهارم و اوایل قرن پنجم، تصوّف تقریباً در مذهب شافعی

- ۱- در مورد خانقاه سلمی نک. اشراف نیشابور، قسمت منابع، ص ۲۹۹ و دایرة‌المعارف ایرانیکا، ذیل نام «سلمی»؛ برای خانقاه دقاق رک. محمّد بن منوّر: اسرار التوحید، ص ۵۷؛ بولیت: اشراف نیشابور، ص ۲۵۰.
- ۲- اسرار التوحید، صص ۱۳۶-۱۳۷. همان.
- ۳- همان.
- ۴- ترجمه این دستورالعمل را می‌توانید در اثر آن‌ماری شیمیل ببینید: آن‌ماری شیمیل: وجوه عرفانی اسلام، شاپل‌هیل، ۱۹۷۵، ص ۲۴۳. در مورد چگونگی زندگی در خانقاه، رک. اسرار التوحید، صص ۷۹، ۸۱، ۹۷، ۱۶۵، ۱۸۰ و ۳۶۵.
- ۵- محمّد بن منور از چنین بنیادی در شرح احوال ابوسعید ابوالخیر یاد می‌کند. پس از این‌که ابوسعید مرد ثروتمندی را دیدار کرد، وی خانه‌ای خرید و آن را مبدّل به خانقاه کرد، وی سپس چهل صوفی را در آن جای داد: اسرار التوحید، صص ۱۸۰-۱۸۱.
- ۶- رک. ا. بوزانی: «مذهب در دوره سلجوقی»، تاریخ ایران کبیر، ج ۵، ص ۳۰۰ (قسمت منابع)؛ دایرة‌المعارف اسلام، ذیل واژه خانقاه.
- ۷- اسرار التوحید، ص ۱۸۳.

ادغام شد. صوفیان نیشابور اغلب شافعی بودند و گسترش تصوف ارتباط کاملی با مذهب شافعی پیدا کرد.^۱ همچنان که تصوف با فعالیتها، آداب و رسوم و بنیادهای علمای شافعی درهم می آمیخت؛ صوفیانی هم که در کسوت علمای روحانی بودند توانستند به طور سازمان یافته‌ای حمایت اهل ادب و ادب‌دوستان را به سوی عرفان جلب کنند.^۲ همراه شدن تصوف با مذهب شافعی، برای تصوف این امکان را فراهم آورد تا از ساختار تشکیلاتی و وجهه مناسب شرعی برخوردار شود و از حمایت دولتمردان سهمی ببرد.

احتمالاً انگیزه دیگر ائتلاف تصوف معتدل و مذهب شافعی، مخالفت هر دو نحله با کرامیه بوده است.^۳ زهد عارفانه‌ای که صوفیان شافعی نظیر سلمی و قشیری بدان عمل می کردند، بیشتر به تصوف معتدل (صحو) جنید مربوط می شد تا تصوف سرمست‌گونه (سکر) منصور حلاج (فوت ۹۲۲/۳۱۰).

مکتبی که این عرفای برجسته شافعی - اشعری بدان منسوب بودند، بر شرکت فعال انسانها در زندگی اجتماعی و پیروی از قوانین شرع تأکید می کرد. این مکتب با گریز از جامعه و رفتار نامتعارف سازگار نبود و توکل و فقر خارج از اعتدال را مردود می دانست. با تجارت، حرفه و فن و کسب و کار موافق بود. بدین ترتیب دیانت بنیادگرایانه و زهد افراطی و متظاهرانه کرامیه با خصوصیات ملایم و سوداگرانه صوفیان فاصله زیادی داشت. کرامیه مخاطبان متفاوتی را فرا می خواند. مخاطبان آنها طبقات فقیر شهر و روستا و کسانی بودند که از دیدگاهها و مواضع انجمنهای فرقه‌ای دیگر قانع نمی شدند.

۱- بونیت از دو تذکره احوالی که از قرون وسطای نیشابور باقی مانده، جدونی استخراج کرده که در آن علاوه بر ذکر اصطلاحات متداول و مورد استفاده عرف، درحد امکان وابستگیهای فرقه‌ای آنان را نیز فهرست کرده است. در تاریخهای نیشابور، هر زمان از گرایش مذهبی صوفیان صحبت به میان می آید، از هیچ صوفی حتی یا کرسی یاد نمی شود، نقض شافعیان هستند که صوفی اند، برلین: اشرف نیشابور، صص ۴۱-۴۲.

۲- این جانب در باره این موضوع، طی مقاله مفصلی تحت عنوان: تشکیلات صوفیان و ساختارهای قدرت در نیشابور قرون وسطی بحث کرده‌ام. (ترجمه این مقاله در فصلنامه خراسان پژوهی (شماره ۳) بهار و تابستان ۱۳۷۸ به چاپ رسیده است).
۳- نک. چابی: ملاحظاتی...، صص ۶۵-۶۸.

احتمالاً سازمان‌دهی و وجهه مردمی کزّامیه موجب شد تا گروه‌ها و جناح‌های دیگر نیز خود را متشکل سازند.^۱ در واقع دوره‌ای که تصوف آرام آرام به سوی مذهب شافعی جذب می‌شد، مقارن با زمانی بود که کزّامیه در نیشابور به اوج قدرت و اعتبار خود رسیده بودند.

نتیجه

کزّامیه تقریباً از سوی همه منابعی که راجع به آنها بحث کرده‌اند، به عنوان فرقه‌ای بدعت‌گذار و مرتد مورد نکوهش قرار گرفته است، حتی برخی منابع آنان را به داشتن عقاید غیرقابل باور و فتنه‌انگیز متهم می‌کنند. مثلاً این داعی مصرّانه می‌گوید، این کزّام به پیروان خود می‌آموخت که ارتباط هم‌جنس‌گرایی با غیرمسلمان در حکم عبادت است.^۲ اگر چه خرده‌گیریها عمدتاً بر مواضع و ادله کلامی ایشان وارد می‌شود، اما امکان دارد دلایل دیگری، از جمله مسائل مادی و دنیوی هم این دشمنیها را برانگیخته باشد. زهد کزّامیه تند و افراطی بود؛ مشخصه‌های اصلی آن را ریاضت، ترک دنیا، نکدی، فقر و توکل تشکیل می‌داد. مخصوصاً، در حالی که بسیاری از مسلمانان می‌توانستند به داد و ستد پردازند و حتی از منافع حاصل از تجارت برخوردار شوند و خشنودی خداوند را فراهم کنند، کزّامیه به شدت با آن مخالف بودند. این وجه از دیانت کزّامیه احتمالاً می‌تواند تا حدی علت خصومت فرق دیگر را نسبت به آنها توضیح دهد. این نکته ارزش گفتن را دارد که بدانیم بغدادی، یکی از تندترین منتقدان کزّامیه، از ثروتمندان شافعی نیشابور بود و در دوره تفتیش عقاید کزّامیه زندگی می‌کرد. کزّامیه، برابری مادی و معنوی را در میان مسلمانان می‌خواستند. بی‌چیزان، محرومان و همه کسانی که ارزشهای سایر مذاهب آنان را راضی نمی‌کرد، به سوی این فرقه جلب می‌شدند. کزّامیه خصوصیت کاملاً مقبول تجارت اسلامی را، که علمای شهری آن را تنظیم می‌کردند، قبول نداشتند و نظام خود را جانشین آن می‌دانستند. علاوه بر اینها، کزّامیه کاملاً متشکل بودند و می‌توانستند برای پیروان خود از همه

۲- زیننو: کزّامیه، ص ۵۸۱، پانویس ۳۶.

۱- همان مأخذ. مخصوصاً صص ۴۸-۵۴.


جهت زندگی مناسبی فراهم آوردند. اصولی را که کرامیه ارائه می‌کردند، ترکیبی از فقه، کلام و عرفان بود. نیروی آنها در میان قشر وسیع نوکیشان و فقرای شهری، که به این فرقه گرویده بودند، متمرکز می‌شد. کرامیه گاه از حمایت بیگانگان ترک‌تبار هم برخوردار می‌شدند. آنها کاملاً سازمان‌یافته عمل می‌کردند و می‌توانستند در مدارس و خانقاه‌های ویژه، اصول عقاید خویش را تعلیم دهند. کرامیه در اواخر قرن چهارم/دهم و اوایل قرن پنجم/یازدهم برای دو فرقه حنفی و شافعی نیشابور خطری جدی فراهم کردند.

همان‌طور که دیدیم فرمانروایان ترک، حمایت از مذاهب مختلف را همچون ابزاری در جهت اداره و نظم بخشیدن به مناطق مفتوحه به کار گرفتند. غزنویان در طول سالهای آخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم، ابتدا از حنیان و سپس از کرامیان جانبداری کردند. زمانی که یکی از بزرگان کرامی به ریاست شهر نیشابور برگزیده شد، پیشوایان حنفی و شافعی مورد آزار و تعقیب قرار گرفتند. حمایت رسمی از کرامیه، به درگیریهای فرقه‌ای نیشابور دامن زد و توازن سیاستهای محلی برهم خورد. بدین ترتیب غزنویان مجبور شدند از حمایت کرامیان دست بردارند. این امر برای کرامیه مصیبت در پی داشت و پس از چندی به‌طور جدی قدرت آنان درهم شکست. فرمانروایان سلجوقی و مقامات ایرانی آنها این نکته را درک کرده بودند که دو فرقه حنفی و شافعی در یک موضوع با آنان همراه هستند و آن این‌که نباید کرامیه مجدداً به قدرت برسند. سلاجقه از این دو فرقه حمایت کردند و کرامیه را کنار گذاشتند.

تا قبل از پایان قرن پنجم/یازدهم کرامیه در خراسان عملاً متلاشی شده بودند.^۱ مخالفت مشترک فرق شافعی و حنفی، رشد روزافزون مذهب شافعی، حمایت نکردن فرمانروایان ترک سلجوقی و وزیران آنها از کرامیه، همگی از عواملی بود که در سقوط این فرقه نقش داشت. نگرش و برداشت کرامیه از اسلام نتوانست جایگاه مستحکمی پیدا کند و از سوی سایر فرق برچسب ارتداد خورد. شاید کرامیه را بهترین نمونه‌ای بدانیم که با رویکردی ویژه به اسلام از جانب دیگر فرق کاملاً کنار گذاشته شدند. این

فروق با نگاهی دیگر به مسائل دنیوی، با زندگی اجتماعی تجاری شهر و سازمان‌بندی آن پیوند خوردند.

حنفیان، به ویژه شافعیان به حیات شکوفای خود ادامه دادند. این کامیابی در واقع مدیون تلفیق کلام شافعی - اشعری و تصوف معتدلی بود که ابو حامد غزالی در اثر ممتاز خود، احیاء علوم الدین آن را ساخته و پرداخته بود. غزالی از علمای بسیار مشهور و مورد قبول اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به شمار می‌آمد. ترکیب فقه، زهد ملایم عرفانی و کلام که این دسته از علمای برجسته بدان عمل می‌کردند، در سطح وسیعی میان سایر گروه‌های مسلمان در سرتاسر خاورمیانه جا افتاد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی